

**بصیرت مداحی :**

مقام معظم رهبری : امروز بحمدالله شعرای خوب، گویندگان خوش سلیقه در بیان، در ابراز حقائق و به نظم کشیدن این حقائق به وسیله‌ی شعر، داریم؛ اینها را بگردید پیدا کنید. شما که مداحید، وقتی طالب شعر باشید، چشمه‌ی شعر شاعر به جوش می‌آید. شما که طالب شدید، او شعر می‌گوید. وقتی شعرش به وسیله‌ی شما خوانده شد، انگیزه او برای شعر گفتن چند برابر می‌شود؛ یک هم‌افزایی به وجود می‌آید؛ او به شما کمک می‌کند، شما به او کمک می‌کنید.

**داستان مرثیه خوانی مرحوم رکن الواعظین از زبان مقام معظم رهبری**

یکی از شرایط مرثیه‌خوانی پابندی به صدق واقعه است، و برای گریاندن مستمعین نباید از هر سخن بی‌اساسی استفاده کرد بلکه سوزندان قلب محبان اهل‌بیت (ع) به وسیله هنرنمایی در کیفیت بیان واقعه توسط مداحان باید تأمین شود و چه زیبا رهبر انقلاب فرمودند: ((اشک گرفتن از مردم که هدف نیست؛ هدف، آمیختن این دل اشک‌آلود که اشک را به چشم می‌رساند و چشم را اشکبار می‌کند به معارف زلال است؛ البته با هنرنمایی))

مقام معظم رهبری در سالروز ولادت حضرت زهرا سلام الله علیها داستانی نقل کردند که مطرح کردن آن خالی از لطف نیست.

ایشان فرمودند «ما در مشهد یک منبری معروفی داشتیم، خدا او را رحمت کند، مال پنجاه سال قبل است؛ مرحوم رکن الواعظین. او منبر می‌رفت و مردم پای منبر روضه‌خوانی او مثل ابر بهار گریه می‌کردند؛ در حالیکه خودش هم بارها می‌گفت من اسم نیزه و خنجر نمی‌آورم. واقعاً هم نمی‌آورد؛ بنده ده‌ها منبر از او دیده بودم. حادثه را آنچنان هنرمندانه تصویر می‌کرد که مجلس را منقلب

می‌ساخت؛ بدون اینکه بگوید «کشتند»، بدون اینکه بگوید «تیر زدند»، بدون اینکه بگوید «شمشیر چنین زدند» یا «خنجر چنین زدند»؛ اینها را نمی‌گفت. می‌توان با شیوه‌های هنرمندانه، روضه‌خوانی خوب کرد و گریاند.

## ورود سبک‌های حرام در عرصه مداحی، حرمتش را دو برابر می‌کند

جان کلام این است که کار مداحی کار بزرگ و مهمی است زیرا مقام معظم رهبری فرمودند «می‌تواند مصداق درشت و برجسته‌ای باشد از مجاهدت فی سبیل‌الله. اینکه می‌گویید ما حاضریم در میدان حضور داشته باشیم، این برای هر کسی یک جور حضور است. یک روز انسان توی میدان جنگ ظاهری است، یک وقت انسان در میدان پیکار با دشمنانی است که در جنگ‌های فرهنگی و جنگ‌های نرم وارد مبارزه شده‌اند؛ این یک جور دیگر پیکار است؛ اقتضای خودش را دارد. در کار شما مداحان، در میدان بودن و مجاهدت کردن، یعنی ارائه‌ی سخن اثرگذار و بیان هدایتگر برای دل‌ها؛ البته با شیوه‌های هنرمندانه. حالا شیوه‌ی هنرمندانه هم که عرض می‌کنیم، خوب، صدای خوش که الحمدلله همه‌تان دارید؛ آهنگ‌های متعارفی هم هست. البته بعضی از آهنگ‌هایی هم که انسان گوشه و کنار می‌شنود یا به گوش انسان می‌رسد، آهنگ‌های مناسبی نیست؛ حالا گیرم که چهار نفر را هم جذب کند. نه، آهنگ باید سنگین، متین و متناسب با محتوایی باشد که شما دارید عرضه می‌کنید؛ خدای نکرده به سمت آهنگ‌های حرام و آهنگ‌هایی که گناه است، سوق پیدا نکند. این هم خیلی نکته اساسی و مهمی است. هر شعری، هر تصنیفی، هر ترانه و آهنگی که خوانده شد، قابل تقلید نیست. چیزهائی هست که خودش فی نفسه حرام است؛ اگر چنانچه وارد عرصه مداحی و بیان حقیقت و بیان خدا و پیغمبر شد، آن وقت حرمتش دو برابر خواهد شد.

بنابراین آهنگ هنرمندانه و خوب و متناسب و شعر خوب و صدای خوش و شاید از همه بالاتر دل پاک و مطهر و بااخلاص مداح محترم، لازم و مهم است .

### احکام مداحی :

- سؤال: ۱- خواندن شعرها و گفتن سخنانی که در آن به صراحت از اهل بیت: به عنوان خدا یاد میشود، مانند لا اله الا علی.
- ۲- به عنوان ابزار محبت به مقام اهل بیت : صدای حیوان درآوردن.
- ۳- در حال سینه زدن به هوا پریدن.
- ۴- ذکر داستانها و رؤیایها درباره اهل بیت : که با مسلمات روایی و قرآنی منافات دارد.

- ۵- خواندن اشعار مدح یا مصیبت با آهنگی که انسان را به حرکت در می آورد.
- ۶- خواندن اشعاری که در آن مقام خداوند متعال در برابر مقام اهل بیت : پائین آورده شود چه صورت دارد؟
- حضرت آیت الله خامنه ای:

به طور کلی عزاداری به شیوه مرسوم سنتی اشکال ندارد بلکه مستحسن است لکن گفتن جملات مذکور در سؤال یا خواندن اشعار به صورت غنا که مناسب مجالس گناه و معصیت است و یا خواندن اشعاری که مشتمل بر دروغ باشد و یا انجام دادن اعمالی که موجب وهن مذهب می شود جایز نیست. مناسب مجالس گناه و معصیت است و یا خواندن اشعاری که مشتمل بر دروغ باشد و یا انجام دادن اعمالی که موجب وهن مذهب می شود جایز نیست.

حضرت آیت الله مکارم شیرازی:

عزاداری خامس آل عبا از مهمترین شعائر و رمز بقای تشیع است ولی باید به گونه ای برگزار گردد که موجب وهن مذهب نگردد و آسیبی به بدن وارد نشود و

مداحان محترم از اشعار کفرآمیز یا آلوده به شرک یا مضامینی که در شأن حضرات معصومین: و پیروان آنان نیست خودداری ورزند و استفاده از آلات موسیقی مناسب مجالس لهو و فساد جایز نیست و برهنه شدن به هنگام عزاداری در صورتی که در حضور نامحرم باشد حرام و اگر زنان هم نباشند اشکال دارد.

حضرت آیت الله بهجت:

باید از اشعار و جملاتی استفاده شود که موافق مذهب اهل بیت است و مناسب با حفظ شئون آن بزرگواران می باشد.

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی:

۱- خواندن اشعار و جملات مذکور جایز نیست و بر مستمعین واجب است نهی از منکر کنند. ۲- صدای حیوانات در آوردن خلاف متعارف و بسا موهن و معرض اسائه ادب است خودداری نمایید. ۳- تمام این حرکات بازی و اسباب وهن مذهب است و جایز نیست. ۴- اگر با مسلمات مذهب منافات داشته باشد مردود و حرام است. ۵- اگر به صورت غنایی و متناسب با الحان لهوی باشد حرام است. ۶- حرام است.

حضرت آیت الله فاضل لنکرانی:

از به کار بردن عبارات و جملاتی که بوی شرک و کفر می دهد باید اجتناب شود از هر نوع عملی که جنبه توجیه پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می شود باید اجتناب شود. اینگونه مراسم باید به دور از ریا و خودنمایی و هرگونه اغراض دنیوی به طور سنتی و معمول انجام شود تا ان شاءالله مقبول درگاه الهی قرار گیرد. از هر نوع عملی که عرفا هتک شمرده می شود مثل کف زدن و سوت زدن و به کار بردن الفاظ و عبارات رکیک و امثال آن باید اجتناب شود. هروله در اسلام فقط در قسمتی از سعی بین صفا و مروه برای مردان

و هنگام گذر از وادی محشر بعد از وقوف در مشعر الحرام به عنوان یک عمل مستحب وارد شده و در غیر این دو مورد به عنوان یک عمل مستحب مشروع نیست.

## مداح الکو، الگوی مداحی

شعرهای مبتذل به خاطر سادگی شان بین جوان ها فراگیر شده بود. دغدغه اش این بود که طوری برای اهل بیت (ع) شعر بگوید که هم پر معنی باشد و هم ساده و آهنگین. همین بود که شروع کرد به گفتن شعر های ساده و زیبا.

قطره ام خودمو به دریا زده ام      خودمو تو عاشقات جا زده ام

.....

محسن طاهری می گفت مداح دیگری در آن مجلس مداحی کرده بود. غلام علی باصرار صاحب خانه ذکر مصیبتی خواند. خیلی کوتاه، به اندازه چند بیت. بعد از جلسه صاحب خانه با دلخوری آمد پیشش، گله کرد که «چرا بیشتر و بهتر از فلانی نخواندی؟» گفت «هیئت جای کشتی گرفتن مداح ها نیست، این جا محل ادبه.»

.....

به غلام علی پیشنهاد دادم او هم قبول کرد. هفته ای یک روز د خانه مان کلاس مداحی می گذاشت. کلاس هایی که با کلاس های دیگر خیلی فرق داشت. بیش تر وقت آن به رشد معرفتی مداح می گذشت. آن جا بود که ما تازه دلیل بعضی رفتار هایش را فهمیدیم؛ مثلاً این که همیشه خودش جلوی در، پایین مجلس می نشست و بدون بلندگو می خواند.

می گفت «تو این راه بیش تر از راه های دیگه شیطون تو کمین نشسته. پس مراقبت بیش تر می خواد.»

## شیخ طوسی در امالی به سندش از عبد الله بن عباس روایت کرده:

هنگامی که وفات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک گردید آن حضرت به قدری گریست که محاسن مبارکش تر شد. عرض شد: یا رسول الله! چرا گریه می کنی؟ فرمود: برای ذریه و فرزندانم و آن ستمهایی که از جفاکاران امتم بعد از من به ایشان می رسد، می گیریم. گویا می بینم دخترم فاطمه زهرا بعد از من مظلوم واقع شده، هر چه صدا می زند: یا ابتاه! احدی از امت من به فریاد او نمی رسد. وقتی فاطمه این مطلب را شنید، گریان شد. پیغمبر اکرم به وی فرمود: دخترم، گریان مباش! فاطمه سلام الله علیها گفت: پدر جان! من برای ظلمهایی که بعد از تو خواهم دید گریه نمی کنم، بلکه برای فراق اشک می ریزم. پیغمبر فرمود: دخترم، مژده باد تو را! زیرا تو اولین کسی هستی که در میان اهل بیتم به من ملحق خواهد شد.

متن عربی:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَفَاةُ بَكَى حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحَيْتَهُ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ أَبُكِي لِذُرِّيَّتِي وَمَا تَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي بِفَاطِمَةَ بِنْتِي وَقَدْ ظَلِمْتَ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي فَسَمِعَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ سَ فَبَكَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَأَتَّبِعَنَّ يَا بُنَيَّةُ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبُكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي مِنْ بَعْدِكَ وَ لَكِنِّي أَبُكِي لِإِفْرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا أُبَشِّرِي يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللَّحَاقِ بِي فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

امالی طوسی، ج ۱ ص ۱۹۱ - بحار الانوار، ص ۲۸ ص ۴۱ اثبات الهداء، ج ۱ ص ۵۷۲

## شیخ صدوق رحمه الله در من لا يحضره الفقيه روایت کرده است:

وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود بلال از گفتن اذان خودداری کرد، و گفت: من بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای احدی اذان نخواهم گفت. روزی فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود: دوست دارم صدای اذان مؤذن پدرم را بشنوم. و چون این سخن به گوش بلال رسید، مشغول گفتن اذان شد. هنگامی که بلال دو مرتبه گفت: الله اکبر، حضرت فاطمه سلام الله علیها به یاد روزگار پدرش رسول خدا افتاد و نتوانست از گریه خودداری نماید. و زمانی که بلال گفت: اشهد أن محمداً رسول الله، فاطمه علیها السلام صیحه‌ای زد و با صورت خود سقوط و غش کرد! مردم به بلال گفتند: از گفتن اذان خودداری کن! زیرا فاطمه سلام الله علیها دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله رحلت کرد. مردم فکر کردند که فاطمه سلام الله علیها از دار دنیا رفته است! بلال اذان را تمام نکرده قطع نمود. پس از آنکه فاطمه زهرا سلام الله علیها به هوش آمد به بلال گفت: اذان را تمام کن. ولی بلال نپذیرفت و به آن حضرت گفت: ای برترین زنان! من از اینکه هر گاه صدای اذان مرا می‌شنوی و این همه ناراحت می‌شوی می‌ترسم. لذا حضرت فاطمه سلام الله علیها وی را معاف نمود.

متن عربی:

رَوَى أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَامَتْ بِلَالٌ مِنَ الْأَذَانِ قَالَتْ لَا أُوذِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ فَاطِمَةَ عَ قَالَتْ ذَاتَ يَوْمٍ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ صَوْتِ مُؤَذِّنِ أَبِي بِلَالٍ فَإِنِّي قَدْ بَلَغْتُ ذَلِكَ بِلَالًا فَأَخَذَ فِي الْأَذَانِ فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ذَكَرَتْ أَبَاهَا وَآيَاتِهِ فَلَمْ تَتَمَّالِكْ مِنَ الْبُكَاءِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ شَهِقَتْ فَاطِمَةُ سلام الله علیها وَ سَقَطَتْ لَوَجْهِهَا وَ عَشِيَ عَلَيْهَا فَقَالَ النَّاسُ لِبِلَالٍ أُمْسِكْ يَا بِلَالُ فَقَدْ فَارَقَتْ ابْنَتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدُّنْيَا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ فَقَطَّعَ أذَانَهُ وَ لَمْ

يُتِمُّهُ فَأَفَاقَتْ فَاطِمَةُ عَ وَ سَأَلَتْهُ أَنْ يُتِمَّ الْأَذَانَ فَلَمْ يَفْعَلْ وَ قَالَ لَهَا يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ  
إِنِّي أَحْشَى عَلَيْكَ مِمَّا تُنْزِلِينَهُ بِنَفْسِكَ إِذَا سَمِعْتَ صَوْتِي بِالْأَذَانِ فَأَعْفُتُهُ عَنْ ذَلِكَ.

من لا يحضره الفقيه، ج ۳ ص ۱۳۷ - روضه الواعظین، ص ۱۸۱.

### خبر دادن پیامبر صلی الله علیه وآله از مصیبت های حضرت زهرا (سلام الله علیها)

شیخ صدوق در امالی از ابن عباس رحمه الله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فاطمه دختر من برترین زنان از اولین تا آخرین آنهاست. فاطمه زهرا پاره تن من است.

زهرا نور دو چشم من است. زهرا میوه قلب من است. زهرا روح و جان من است. زهرا حوریه‌ای است که به قیافه انسان در آمده. هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) در مقابل پروردگار خود در میان محراب عبادت می‌ایستد نور او برای ملائکه آسمان نظیر نور ستارگان از برای اهل زمین می‌درخشد.

خداوند به ملائکه خود می‌فرماید: ای ملائکه من! به فاطمه که برترین کنیزان من است نظر کنید که چگونه در مقابل من قرار گرفته است. اعضاء و جوارح او از خوف من می‌لرزد.

فاطمه (سلام الله علیها) با توجه قلبی مشغول عبادت من شده است من شما را شاهد می‌گیرم که شیعیان وی را در امان می‌گذارم.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر گاه زهرا را مشاهده می‌کنم، آن ستمهایی به یادم می‌آید که بعد از من در حق او خواهد شد. گویا می‌بینم که ذلت داخل خانه وی شده باشد. احترامش از دست رفته باشد. حقش را غصب کرده باشند. از دریافت ارث خود ممنوع شده باشد.



پهلوی او شکسته شده باشد. جنین وی سقط شده باشد و او فریاد می‌زند: وا محمداه! ولی کسی به دادش نمی‌رسد، استغاثه می‌کند ولی کسی به فریادش نخواهد رسید. لذا بعد از من دائما محزون، غصه‌دار و گریان خواهد بود، گاهی یادآور می‌شود که وحی از خانه‌اش قطع شده، گاهی مفارقت مرا به خاطر خواهد آورد، شبها برای اینکه صدای تلاوت قرآن مرا در نماز شب نمی‌شنود دچار وحشت خواهد شد. سپس خویشتن را بعد از آنکه در ایام پدر عزیزترین افراد بود ذلیل خواهد دید.

در همین زمان است که خدای رؤوف ملائکه را مونس فاطمه (سلام الله علیها) قرار می‌دهد. ایشان فاطمه (سلام الله علیها) را به همان گونه ندا می‌کنند که حضرت مریم را ندا کردند و به وی می‌گویند:

ای فاطمه! خداوند تو را از میان زنان جهانیان انتخاب کرده است. ای فاطمه! فرمانبردار پروردگار خویش باش و با افراد سجده‌کننده و رکوع‌کننده سجود و رکوع نمای. سپس درد و بیماری بر او غلبه خواهد کرد. آنگاه خداوند سبحان مریم بنت عمران را می‌فرستد تا پرستار و مونس فاطمه (سلام الله علیها) باشد. در همین حال است که فاطمه (سلام الله علیها) می‌گوید:

پروردگارا! من از زندگی سیر شده و از مردم دنیا بیزارم، مرا به پدرم ملحق نما! خدای توانا او را به من ملحق می‌نماید، زهرا اول کسی است از اهل بیت من که به من ملحق خواهد شد. فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در حالی که محزون، غصه‌دار، مغموم، با حقی غصب‌گشته و شهید شده، بر من وارد خواهد شد. من در آن هنگام می‌گویم:

بار خدایا! هر کسی را که به فاطمه ظلم کرده باشد لعن کن! آن کسی را که حق زهرا را غصب نموده باشد عقاب و عذاب کن! آن کسی را که فاطمه را ذلیل کرده

باشد، ذلیل کن! آن کسی را که ضربه به پهلو فاطمه (سلام الله علیها) زد به طوری که بچه خود را سقط نمود، او را در دوزخ جاودانی کن! ملائکه می گویند: آمین

**آرزوی انتقام امام جواد (علیه السلام) از قاتلین مادرش حضرت زهرا (سلام الله علیها)**

زکریا بن آدم می گوید: خدمت حضرت رضا (علیه السلام) نشسته بودم که امام جواد (علیه السلام) را پیش او آوردند. پس آن حضرت از چهار سال کمتر بود. حضرت جواد (علیه السلام) دست هایش را بر زمین نهاد، سرش را به طرف آسمان بلند کرد و در فکری عمیق فرو رفت. امام رضا (علیه السلام) فرمود: جانم فدایت چرا در فکری؟ امام جواد (علیه السلام) فرمود: به آن چه درباره مادرم زهرا (سلام الله علیها) انجام شد، می اندیشم. به خدا سوگند، حق قاتلانش آن است که اگر دستم به آن ها برسد، آنان را سوزانده، تکه تکه کنم و ریشه شان را بر کنم.

در این هنگام، امام رضا (علیه السلام) او را در آغوش کشید، میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت، به راستی که تو لایق امامت شیعه هستی.

متن عربی:

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ: إِنِّي لَعِنْدَ الرَّضَا إِذْ جِئْتُ بِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) وَ سِنَّهُ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعِ سِنِينَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَطَالَ الْفِكْرَ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا (علیه السلام) بِنَفْسِي فَلِمَ طَالَ فِكْرُكَ فَقَالَ فِيمَا صَنِعَ بِأُمِّي فَاطِمَةَ (سلام الله علیها) أَمَا وَاللَّهِ لَأُخْرِجَنَّهْمَا ثُمَّ لَأُخْرِقَنَّهْمَا ثُمَّ لَأُدْرِيَنَّهْمَا ثُمَّ لَأُنْسِفَنَّهْمَا فِي الْيَمِّ نَسْفًا فَاسْتَدْنَاهُ وَ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتَ لَهَا يَعْني الْإِمَامَةَ.

منبع: إثبات الوصية: ۱۸۴. بحار الأنوار چاپ بیروت ج ۵۰

## وصیت نامه حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله اوصت و هی تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور. یا علی انا فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله زوجنی الله منک لا کون لک فی الدنیا و الاخره انت اولی بی من غیری حنوطی و غسلنی و کفنی باللیل و صل ولدی السلام الی یوم القیامه .

بنام خداوند بخشنده مهربان

این وصیت نامه دختر رسول خداست در حالی وصیت می کند که شهادت می دهد خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه وآله بنده و رسول اوست و بهشت حق است و آتش جهنم حق است و روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست فرا خواهد رسید و ذات الهی جمیع مردگان را از قبور برانگیزاند و زنده گرداند و همه را وارد محشر فرماید.

ای علی من فاطمه دختر حضرت محمد صلی الله علیه وآله هستم خدا مرا به ازدواج تو درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم و تو از دیگران بر من سزاوارتری. علی جان حنوط و غسل و کفن کردن مرا در شب به انجام رسان و شب بر من نماز بگذار و شب مرا دفن کن و هیچ کس را اطلاع نده. اینک با شما وداع می کنم و بر فرزندانم تا روز قیامت سلام و درود می فرستم.

منبع: بحار الانوار، جلد ۴۳، ص ۲۱۴

## روایت لحظات آخر عمر حضرت زهرا سلام الله علیها:

خوارزمی از ابن عباس روایت کرده است زمانی که رحلت فاطمه سلام الله علیها نزدیک شد به هیچ وجه اندوهگین به نظر نمی رسید، در روز شهادتش دست امام حسن و امام حسین را گرفت و به سوی قبر پیامبر برد، سپس ایستاد و دو رکعت نماز میان قبر و منبر پیامبر خواند، سپس آن دو را در آغوش کشید و فرمود: فرزندانم ساعتی در نزد پدرتان در مسجد بمانید و خود به خانه بازگشت، سپس با باقی مانده حنوط پیامبر که جبریل آن را آورده بود غسل نمود و با مابقی کفن پیامبر را بر تن پوشید؛ بعد از آن اسماء را صدا زد و فرمود: بعد از ساعتی، مرا صدا بزن. اگر جواب دادم که هیچ، و الا بدان که من به پدرم ملحق گشته ام. سپس درخواست و دو رکعت نماز خواند (بنا بر نقلی حضرت در حال سجده نماز رحلت کردند) اسماء میگوید بعد از ساعتی، فاطمه علیها سلام را صدا زدم ولی او جوابی نداد. گفتم: «ای دختر محمد مصطفی! ای مادر حسن و حسین، ای سرور زنان جهان.» اما جوابی نشنیدم. وارد اتاق شدم و روپوش از صورت مبارک فاطمه کنار زدم و دیدم جان به جان آفرین تسلیم کرده است. خود را روی بدن مبارکش انداختم و جامه دریدم و گفتم چگونه میتوانم فرزندان پیامبر را از رحلت تو آگاه کنم. در این هنگام امام حسن و امام حسین، از راه رسیدند و پرسیدند: «چرا مادر ما در این ساعت خوابیده؟!» اسماء خاموش ماند و جوابی نداد، و به روایت محدث اربلی جواب داد: ای فرزندان رسول خدا مادرتان خوابیده بلکه از دنیا رحلت کرده است؛ امام حسن و امام حسین خود را روی بدن مطهر مادر انداختند و او را بوسیدند. محدث اربلی می نویسد امام حسن گفت: «مادر جان، من حسنم، با من حرف بزن قبل از آن که روح از بدن من بیرون رود.» امام حسین گفت: «مادر جان، من پسرت حسینم، با من سخن بگو قبل از آن که قلبم از حرکت بایستد و بمیرم.» از اتفاق

بیرون آمده و میگفتند: وامحمداه، امروز با رحلت مادرم ان داغ عزای تو بر ما تازه شد. اسماء میگوید گفتم: «ای دو ریحانه رسول خدا، بروید و پدرتان امیرالمومنین را خبر کنید.» آنها با گریه و ناله به طرف مسجد رفتند. خبرشهادت مادر را به امیرالمؤمنین رساندند. امیرالمؤمنین شتابان به سوی خانه آمد و به روایتی در راه با صورت به زمین خورد و زمزمه کرد که: «ای دختر رسول خدا، تا تو بودی من دل خود را به تو تسلی می دادم. حالا دیگر این دل غمزده ام را به چه کسی تسلیت دهم.» و به روایت محدث اربلی فرمود: هرگاه نزد پیامبر رفتی سلام اسماء را بر او برسان. امیرالمومنین داخل خانه شد ولی با یک دنیا حسرت با جسد بی روح فاطمه روبرو گردید و این شعر را سرود: «هر دو دوست بالاخره یک روز از هم جدا می شوند و طعم فراق را خواهند چشید. اینکه من فاطمه را بعد از احمد از دست دادم و بین ما فراق و جدایی حاصل شد، دلیل است بر اینکه هیچگاه دوستی‌ها و نزدیکی‌ها پایدار نیست و این چرخ گردون بین آنها تفرقه می افکند.» و بنا به گزارش محدث اربلی فرمود: ای دختر رسول خدا ما در داغ پیامبر از شما تسلی می جستیم اکنون از چه کسی تعزیت و تسلیت بجوئیم .

منبع: کشف الغمه ج ۱ ص ۵۰۰، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۸۴، بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۸۵ و ۲۱۴

### روایت و گزارش دوم از لحظات آخر عمر حضرت زهرا سلام الله علیها:

در روایت بالا در هنگام عروج ملکوتی حضرت زهرا سلام الله علیها، امیرالمومنین حضور نداشته اند اما روایتی دیگر وجود دارد مبنی بر اینکه امیرالمومنین در لحظه شهادت فاطمه سلام الله علیها حاضر بوده است این است .طبری شیعه در دلائل الامامیه به نقل از امام علی می نویسد که امیرالمومنین فرمود: فاطمه سلام الله علیها لحظاتی قبل از شهادت گفت: «ای پسر عمو، جبرئیل نزد من آمد و بر من سلام کرد وگفت ای حبیب رسول خدا و ای میوه ی دل او؛ خدای متعال بر تو

سلام و بشارت می دهد که در این ساعات در بالاترین جایگاه بهشت به پدرت ملحق خواهی شد» لحظاتی گذشت؛ دوباره شنیدیم که فاطمه سلام الله علیها گفت: «و علیکم السلام» بعد فرمود: «ای علی جان، به خدا قسم این میکائیل است که مرا مانند جبرئیل بشارت به بهشت می دهد.» ناگهان دیدیم فاطمه سلام الله علیها چشمان خود را تا آنجا که می توانست باز کرد و گفت «و علیکم السلام» و سپس گفت: «ای علی جان، به خدا قسم قابض الارواح آمد. این عزرائیل است که بال های خود را از شرق و غرب عالم گسترده.» بعد فرمود: «سلام بر تو ای گیرنده روح ها! عجله کن و جان مرا بگیر! اما به آرامی. با من مدارا کن.» آنچنان که پدرم برایم توصیف کرده بود. در این هنگام فاطمه علیها سلام فرمود: ای عزرائیل اکنون در گرفتن جانم شتاب کن سپس چشمان بی رمق خود را بست. چنان به ملکوت اعلا پیوست، که گویی اصلا هیچ گاه زنده نبوده است

منبع: دلائل الامامیه ۱۳۳، و با اندکی اختلاف در کشف الغمه ج ۱ ص ۵۰۱

### اشعار مناجات با امام زمان عجل الله فرجه

دوباره بی تو دارد این جهان جدید می شود  
 زمین پر از گل و شکوفه ی سپید می شود  
 تو آیه آیه کوثر زلال آفرینشی  
 جهان بدون روی تو چگونه عید می شود؟!  
 بدون جلوه ی رخ تو ماه در نحوست است  
 هلال ماه با نگاه تو سعید می شود

زمان اسیر دوری حضور تو الی الابد  
 و مبتلای داغ، مدتی مدید می شود  
 غبارها گرفته اند آسمان تشنه را  
 که ماه پشت این غبار ناپدید می شود  
 و داغ دوری تو عادتت برای ما شده ست  
 که رنج نسل های خسته "من مزید" می شود  
 مراد عالمی ست آن نگاه مهربان تو  
 عزیز مصر زیر دست تو مرید می شود  
 تمام انبیا نقاب دار لشکر تواند  
 مسیح نیز در رکاب تو شهید می شود  
 مسیح شیعه ی شهید خال گوشه ی لب  
 که پیش روی مادر تو رو سفید می شود  
 به کاف و ها و یا و عین و صاد می خورم قسم  
 که نام تو برای قفل ها کلید می شود  
 ولی هنوز در تعجبم که سال بی رمق  
 چگونه می رسد ز راه و هی جدید می شود  
 زمین چگونه می کند لباس تازه بر تنش  
 جهان بدون روی تو چگونه عید می شود

علی کفشگر

اگر که درد می کشیم به یار بی توجه ایم  
 به نسخه ی خدایی نگار بی توجه ایم

به عشق یار دست از گناه خود نمی کشیم  
 به شیوه ی درستِ انتظار بی توجه ایم  
 کنار جاده با دل شکسته ایستاده ایم  
 ولی به حرف های آن سوار بی توجه ایم  
 اگر هنوز شاخه ی دلم ثمر نمی دهد  
 به برکت زمین و کشت و کار بی توجه ایم  
 اگر خزان گرفته روزهای سرد انتظار  
 به معنی حقیقی بهار بی توجه ایم  
 هزار بار خواندی و هزار بار گفتی و  
 و ما هزارها هزار بار بی توجه ایم  
 گره به کارمان اگر که خورده علت این بُود  
 به دست های مردم ندار بی توجه ایم  
 زیاد روی توبه های ما حساب وا نکن  
 که ما به قول و وعده و قرار بی توجه ایم  
 فقط به شوق کعبه ی رخ تو بوده است اگر  
 به زخم ها و طعنه های یار بی توجه ایم  
 به فکر شال مشکی و عزای مادر توایم  
 به جنب و جوش عید و نوبهار بی توجه ایم  
 غروب فاطمیّه را نمی دهم به صبح عید  
 گمان مکن به روضه های یار بی توجه ایم

جواد پرچمی



کسی که بی تو سر صحبت جهانش نیست  
 چگونه صبر و تحمل کند؟ توانش نیست  
 به سوز هجر تو سوگند ای امید بشر!  
 دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست  
 اسیر عشق تو، این غم کجا برد؟ که دلش  
 محیط غم بود و طاقت بیانش نیست  
 نه التفات به طوبی کند نه میل بهشت  
 که بی حضور تو صحبت به این و آنش نیست  
 کسی که روی تو را دید یک نظر چون خضر  
 چگونه آرزوی عمر جاودانش نیست؟  
 کسی که درک کند فیض با تو بودن را  
 به حق حق، که عنایت به دیگرانش نیست  
 بهار زنگیم در خزان نشست بیا!  
 (بهار نیست به باغی که باغبانش نیست)  
 کنار تربت زهرا تو گریه کن! که کسی  
 به جز تو با خبر از قبر بی نشانش نیست!  
 بیا و پرده ز راز شهادتش بردار  
 پسر که بی خبر از مادر جوانش نیست  
 به جز ولای تو ای ماه هاشمی طلعت!  
 (شفق)، ستاره ای در هفت آسمانش نیست

محمد جواد غفورزاده (شفق)

راهت نمی افتد به ما انگار یک بار  
 بر روی چشمانم قدم بگذار یک بار  
 دیدند خیلی ها تو را، اما نبوده  
 سهم نگاه من از آن بسیار یک بار  
 بین بساطم نیست آهی که بگیرد  
 چشم خریدار تو را ای یار یک بار  
 یابن الحسن هایم جواب آیا ندارد؟!  
 پاسخ بده بر این همه تکرار یک بار  
 این عاصی بر روی خاک افتاده را هم  
 در زمره دلدادگان بشمار یک بار  
 ناقابل است اما دعا دارم همیشه  
 خرج تو گردد جان بی مقدار یک بار  
 ای کاش می شد که برای ما بگیری  
 وقت ملاقاتی از آن بیمار یک بار  
 بد دید از همسایه ها اما نیفتاد  
 او از لبش "الجار ثم الدار" یک بار  
 با دردها می ساخت اما دم نمی زد  
 از زخم های آتش و مسمار یک بار

محمد بیابانی

تو از سوز دل و از غربت حیدر خبر داری؟  
 تو از تنهایی اولاد پیغمبر خبر داری؟

تو هم چون نور در صلب حسین بن علی بودی  
 تو از سوز دل صدیقهٔ اطهر خبر داری؟  
 اگر چه کرد پنهان راز خود را از علی، زهرا  
 تو تنها از مدال سینهٔ مادر خبر داری  
 عمومی کوچک تو قاتل خود را ندید اما  
 تو خود از آنچه پیش آمد به پشت در، خبر داری  
 تو می دانی علی با چاه کوفه شب چه ها می گفت  
 تو از ناگفته غم‌های دل حیدر خبر داری  
 تو اشک خجالت عباس را در علقمه دیدی  
 تو از آن کشتهٔ بی چشم و دست و سر خبر داری  
 تو با جد غریب خود به دشت کربلا بودی  
 تو از قلب وی و داغ علی اکبر خبر داری  
 تو روی شانهٔ خورشید دیدی ماه کوچک را  
 تو از پیکان و ذبح حنجر اصغر خبر داری  
 تو دیدی عمه ات زینب، کنار قتلگاه آمد  
 تو از بوسیدن آن نازنین حنجر خبر داری  
 تو می دانی که «میثم» از فراق سوزد و سازد  
 تو از این بندهٔ بی دست و پا بهتر خبر داری

حاج غلامرضا سازگار

### اشعار مجالس یاد واره شهدا

دیدی نبود قسمت ما آسمان، عزیز؟  
 دیدی نشد به او برسد دستمان، عزیز؟

قسمت نبود یا که لیاقت نداشتیم  
 شاید سیاه بود کمی بختمان ، عزیز !  
 جا مانده ایم ، مانده از آنان که رفته اند :  
 یک آسمان پرنده و صد کاروان عزیز  
 آه ای جنوبِ سرخ ، زبان باز کن بگو  
 از کوچ سبز چلچله تا بیکران ، عزیز  
 امشب نوای سینه ام « آهنگرانی » است  
 امشب به یاد پیر جماران بخوان عزیز !  
 حالا چه طور می شود این جا دوام یافت  
 در حال و روز زندگی بعد از آن عزیز  
 خوشبخت آن که هست در این وضع روزگار  
 در پیش چشم حضرت صاحب زمان ، عزیز...

محمد صادق کریمی

آن اسم اعظم که بزرگان در پی اندش  
 سربند یا زهراست محکم تر ببندهش  
 هر کس که در سر آرزوی عشق دارد  
 هنگام رفتن با شهیدان می برندهش  
 بابا! وصیت نامه همسنگرت کو؟  
 این روزها خون می چکد از بند بندش  
 آقا معلم قصه از آنروزها گفت  
 کردند سالِ آخری ها ریشخندش

شرمی نکردند از صدای سرفه دارش  
 چیزی نخواندند از نگاه دردمندش  
 گیرم غلم از دست عباسی بیافتد  
 عباس دیگر می کند از جا بلندش  
 هر کس به این آسانی اهل کربلا نیست  
 کار حسین است و دل مشکل پسندش

مهدی جهاندار

زود بیدار شدم تا سر ساعت برسم  
 بایداین بار به غوغای قیامت برسم  
 من به "قد قامت" یاران نرسیدم، ای کاش  
 لا اقل رکعت آخر به جماعت برسم  
 آه، مادر! مگر از من چه گناهی سر زد  
 که دعا کردی و گفתי به سلامت برسم؟  
 طمع بوسه مدار از لبم ای چشمه که من  
 نذر دارم لب تشنه به زیارت برسم  
 سیب سرخی سر نیزه ست...دعا کن من نیز  
 اینچنین کال نمانم به شهادت برسم

محمد مهدی سیار

### شهدا

رتبه والای انسان را شهادت لازم است  
 رونق بازار ایمان را شهادت لازم است

خون یاران باغ دین را آبیاری میکند  
 کربلا آباد هر جان را شهادت لازم است  
 پیش پای یار باید فرشی از جان پهن کرد  
 مقدم زیبای جانان را شهادت لازم است  
 یوسف ما گرچه روزی بازگردد در وطن!  
 رؤیت سالار کنعان را شهادت لازم است  
 با امام و با شهیدان عهد باید بست باز  
 این وفا بر عهد خوبان را شهادت لازم است  
 برترین راه دفاع از پیمبر وحدت است  
 یاری ختم رسولان را شهادت لازم است  
 قدرت خون شهید از هر سلاحی برتر است  
 پاسخ تهدید عدوان را شهادت لازم است  
 استقامت راهکار فاطمیون است و بس  
 نیروی بازوی سلطان را شهادت لازم است  
 از عراق و اردن و بحرینتا مصر و یمن  
 جبهه ایران و لبنان را شهادت لازم است  
 شیعه و سنی ندارد نیل تا رود فرات  
 تا فلسطین مسلمان را شهادت لازم است  
 فاتح قدس شریف و کعبه، راه کربلاست  
 اربعین سربداران را شهادت لازم است  
 امت اسلام را بیداری دیگر رسید  
 لیک این سیل خروشان را شهادت لازم است

موج وحدت کاخ استکبار را ویران کند  
 قدرت امواج طوفان را شهادت لازم است  
 دین به کشورهای زیر سلطه تا صادر شود  
 بازتاب دین و قرآن را شهادت لازم است  
 پرچم نصر من الله است در دست علی  
 یاری یار خراسان را شهادت لازم است

حاج محمود ژولیده

همطراز شرف کوثر تو زمزم نیست  
 خادم خانه تو کیست اگر مریم نیست  
 شرط پایان رسالت پدری تو بود  
 بی وجود تو پیمبر به خدا خاتم نیست  
 خاندان همگی مظهر اسم اللهند  
 ولی اندازه تو هیچکسی اعظم نیست  
 همه دلخوشی حیدر کرار توئی  
 لحظه خنده تو در دل مولا غم نیست  
 همکلام دودم حیدری و حق داری  
 بهتر از نصفه سیب نبوی همدم نیست  
 حیف نور تو که خرج در و همسایه شود  
 تو فقط وقف علی باش کسی محرم نیست  
 همه گفتند ولی قند مکرر باشد  
 هر که دیوانه عشق تو نشد آدم نیست

من از آنروز که خلق تو شدم "گریه کنم"  
 از زمانیکه خودم هم به خدا یادم نیست  
 بعد از آنیکه پرت خورد به در فهمیدم  
 نفرت انگیزتر از میخ در این عالم نیست

سید یاسرافشاری

### شروع فاطمیه

دیر آمدم... دیر آمدم... در داشت می سوخت  
 هیئت، میان "وای مادر" داشت می سوخت  
 دیوار دم می داد؛ در بر سینه می زد  
 محراب می نالید؛ منبر داشت می سوخت  
 جانکاه: قرآنی که زیر دست و پا بود  
 جانکاه تر: آیات کوثر داشت می سوخت  
 آتش قیامت کرد؛ هیئت کربلا شد  
 باغ خدا یک بار دیگر داشت می سوخت  
 یاد حسین افتادم آن شب آب می خواست  
 ناصر که آب آورد سنگر داشت می سوخت  
 آمد صدای سوووت؛ آب از دستش افتاد  
 عباس زخمی بود اصغر داشت می سوخت  
 سریند یازهرای محسن غرق خون بود  
 سجاد، از سجده که سر برداشت، می سوخت  
 باید به یاران شهیدم می رسیدم  
 خط زیر آتش بود؛ معبر داشت می سوخت



برگشتم و دیدم میان روضه غوغاست  
 در عشق، سر تا پای اکبر داشت می سوخت  
 دیدم که زخم و تشنگی اینجا حقیرند  
 گودال، گل می داد؛ خنجر داشت می سوخت  
 شب بود؛ بعد از شام برگشتم به خانه  
 دیدم که بعد از قرن ها در داشت می سوخت  
 ما عشق را پشت در این خانه دیدیم  
 زهرا در آتش بود؛ حیدر داشت می سوخت

حسن بیاتانی

دارد غریبی تو نفس گیر می شود  
 باید به پشت در بروم، دیر می شود  
 در باغ خرم من و تو، یا علی ببین  
 باد خزان چگونه سرازیر می شود  
 این دشمن حرامی و روبه صفت، چرا  
 اینجا برای شیر خدا، شیر می شود  
 در بین شعله، سوره ی تکویر خواندنی ست  
 این سوره پیش چشم تو تفسیر می شود  
 در پشت در، به راه تو می جنگم و ببین  
 این میخ ها، به سینه ی من، تیر می شود  
 این در شکست و دختر من هول کرده است  
 او را به حجره ای ببرش، پیر می شود

اجر رسالت پدرم را گرفته ام  
 با ضرب در، ز فاطمه تقدیر می شود  
 زین پس دگر نیاز به اَمَنّ یحیی نیست  
 دارد دعای فاطمه درگیر می شود  
 مجتبی شکریان

### بعد از رسول...

حالا که رفتی خنده بر لب جا ندارد  
 این اشک ها راهی به جز دریا ندارد  
 دیگر مدینه جای ماندن نیست بابا  
 این شهر بی تو حرمت ما را ندارد  
 گفتند یا شب گریه کن یا روز ... اما  
 دل که بگیرد روز و شب معنا ندارد  
 من خواستم حق ولایت را بگیرم  
 ورنه که یک قطعه زمین دعوا ندارد  
 وقتی سلام مرتضایت بی جواب است  
 این درد غربت گریه دارد یا ندارد؟  
 من آرزو دارم بیایم پیشت اما  
 می ترسم از روزی که "او" زهرا ندارد

سید یاسر افشاری

## کوچه... فدک...

غم بود و داغ بود و وداع سپیده بود  
خورشید هم ز شرم به مغرب خمیده بود  
رد می شدند مادر و طفلی سیاه موی  
از کوچه ای که وقت غروبش رسیده بود  
مثل همیشه بر سر این راه جبرئیل  
از رد پای خاکی شان بوسه چیده بود  
آئینه ای که طاقت آهی نداشت آه  
این چند روز زخم ترک را چشیده بود  
حالا غریبه ها سر راه عبور او  
یک دست را به نیت سیلی، کشیده بود  
نامحرمی که کینه ی این خانواده داشت  
حالا دوباره نام علی را شنیده بود  
کودک دوید تا نگذارد ولی چه سود  
دستی حرام بر رخ مادر رسیده بود  
دیوارهای سنگی این کوچه شاهدند  
افتاده بود مادر ، دیگر بریده بود  
ضربی ز روی و ضربه ای از پشت دست خورد  
در هر دو گونه جای کبودی کشیده بود  
برخواست روی پا و زمین خورد و ناله کرد  
خطی ز خون ز گوشه ی چشمش چکیده بود

رد می شدند مادری و طفلی سفید موی  
از کوچه ای که قامتشان را خمیده بود

حسن لطفی

### بستر و شهادت

کس نداند خبر از درد نهان من و تو  
آنچه بگذشت در این بین میان من و تو  
«آن زمانی که زمان یاد ندارد چه زمان»  
آن زمانی که فقط بود زمان من و تو  
نه زمین بود، نه خورشید، نه آدم، حوا  
آسمان بود و خدا بود و نشان من و تو  
تا خدا در صدد ساختن آدم گشت  
خلقتش را نفسی داد ز جان من و تو  
همه ی عالم و آدم، همه از روز ازل  
می نشستند سر سفره ی نان من و نو  
بانی خلقتشانیم و همین آدم ها  
چند روزی است بریدند امان من و تو!  
یاد داری که در این شهر در این خانه ی عشق  
شادی هر دو جهان بود از آن من و تو  
سرخ‌چشم غروب است که خون می بارد  
آسمان نیز شده دل نگران من و تو  
گوشه ی خانه مزار من افسرده شده  
دست تقدیر شده فاتحه خوان من و تو

دست تقدیر مگو پنجه ی یک گرگ صفت  
که چنین فاصله انداخت میان من و تو

امیرحسین الفت

آخرین نافله های سحر کشت مرا  
درد دل کردن تو با پدرت کشت مرا  
ای قیامت قد و بالات ، قیامت کردی  
این چه حالی است ؟ هلال کمرت کشت مرا  
نبض من با تپش قلب تو همسو گشته  
غصه داری دل پر شررت کشت مرا  
فاطمه ، عمق نگاه تو ز غم لبریز است  
غربت مخفی چشمان ترت کشت مرا  
همسفر ، لحظه ی معراج تو نزدیک شده  
دردمندانه وداع سفرت کشت مرا  
ای پرستوی بهشتی مدینه، زهرا  
این که سوزانده عدو بال و پرت... کشت مرا  
فاتح خیبرم و صاحب تیغ دو سرم  
غصه ی کوچه و اشک پسرت کشت مرا  
یاس نیلی شده ی گلشن توحیدی من!  
گل زخمی که نشاندی به برت! کشت مرا  
اولین دادرسی صف محشر از توست  
دادخواهی تو از دادگرت کشت مرا

سیدمحمد میر هاشمی

ای ز دست و سینه و بازوی تو حیدر خجل  
 هم غلاف تیغ، هم مسمار در، هم در خجل  
 با غروب آفتاب طلعت نورانیت  
 گشته ام سر تا قدم از روی پیغمبر خجل  
 هم صدف بشکست هم دردانه ات از دست رفت  
 سوختم بهر صدف گردیدم از گوهر خجل  
 همسرم را پیش چشم دخترم زینب زدند  
 مُردم از بس گشتم از آن نازنین دختر خجل  
 گاه گاهی مرد خجلت می کشد از همسرش  
 مثل من هرگز نگردد مردی از همسر خجل  
 همسرم با چادر خاکی به خانه بازگشت  
 از حسن گردیده ام تا دامن محشر خجل  
 خواست زینب را بغل گیرد ولی ممکن نشد  
 مادر از دختر خجل شد دختر از مادر خجل  
 باغ را آتش زدند و مثل من هرگز نشد  
 باغبان از غنچه و از لاله پرپر خجل  
 بانگ "یا فضّه خذینی" تا به گوش خود شنید  
 از کنیز خویش هم شد فاتح خیبر خجل  
 نظم "میثم" شعله زد بر جان اولاد علی  
 تا لب کوثر بود از ساقی کوثر خجل

حاج غلامرضا سازگار

ای به تو دلگرم ، آه سرد من  
 همزبان و همدل و همدرد من  
 هستی من جان من جانان من  
 این قدر بازی مکن با جان من  
 ای چراغ من مگو از خامشی  
 ورنه پیش از خود علی را می‌کشی  
 ای مسیحای علی اعجاز کن  
 مشکل مشکل گشا را باز کن  
 ای کتاب عشق من، بسته مشو  
 همچو مردم از علی خسته مشو  
 رفتنت، خانه خرابم میکند  
 ماندنت چون شمع آبه میکند  
 ای علی را سرو باغ آرزو  
 هرچه میگویی، حلالم کن مگو  
 نه دلم را از فراق چاک کن  
 نه به دست خویش اشکم پاک کن  
 ای به دردم، چشم بیمارت طبیب  
 مانده ام مضطر، بخوان «امن یجیب»  
 باز زهرا چشم خود را باز کرد  
 راز دیگر باعلی آغاز کرد  
 کی پسر عمّ هرچه گویم گوش کن  
 آتشم را از درون خاموش کن

یا علی امروز گردیده چو شام  
 عمرزهرای تو می‌گردد تمام  
 من که بستم چشم از من دل بشوی  
 شب تنم را زیر پیراهن بشوی  
 شب مرا تشییع کن تا آن دو تن  
 یک قدم نایند بر تشییع من  
 گر به تشییع من آید قاتلم  
 داغ محسن تازه گردد در دلم  
 در دل شب دور از چشم همه  
 کن نهان در خاک جسم فاطمه  
 تا نشان ماند به جا از غربتم  
 بی نشان باید بماند تربتم  
 چون به دست خویش بارنج و تعب  
 پیکرم را دفن کردی نیمه شب  
 در کنار قبر پنهانم بمان  
 تا صدایت بشنوم قرآن بخوان  
 گرچه رفت از دست یار و یاورت  
 فاطمه تنهاترین همسنگرت  
 غم مخور داری یگانه یآوری  
 تربیت کردم برایت دختری  
 اوتورا مردانه یاری میکند  
 مثل زهرا خانه داری میکند





شب که خاموشی و جانت بر لب است  
چاه غمهای تو قلب زینب است

حاج علی انسانی

چه کنم درد و بلای تو به جانم، چه کنم؟!  
به نگاهِ نگرانت نگرانم، چه کنم؟!  
اهل یشرب ز من و گریه ی من بیزارند  
ناگزیرم که در این شهر نمانم، چه کنم؟!  
تا سحر از غم تنهایی تو بیدارم  
دو دلم من بروم یا که بمانم، چه کنم؟!  
دو قدم راه نرفته نفسم می گیرد  
عمری از من نگذشت است و جوانم، چه کنم؟!  
سعی کردم قد خم را ز تو پنهان سازم  
هر چه قد راست کنم، باز کمانم، چه کنم؟!  
دست تو وا نشد و دست من از کار افتاد  
خجلم از تو همین بود توانم، چه کنم؟!  
نیمه شب می پرد از خواب پی آب حسین  
نیستم آب به دستش برسانم، چه کنم!؟

سعید خرازی

آسیابت یک طرف افتاده بستر یک طرف  
چادر تو یک طرف افتاده معجر یک طرف  
هر چه این جا هست چشمان مرا خون کرده است  
رنگ این دیوار خانه یک طرف، در یک طرف

گاه دل خون توایم و گاه دل خون پدر  
 وای بابا! "یک طرف «ای وای مادرا!» یک طرف"  
 از کنار تو که می آید به خانه ناگهان  
 بر سر زانو می افتد مرد خیبر یک طرف  
 من چگونه پیرهن کهنه تن یارم کنم  
 غُصه ی تو یک طرف داغ برادر یک طرف  
 مثل آن روزی که افتادی می افتد بر زمین  
 پیکر من یک طرف، او یک طرف، سر یک طرف  
 من دو بوسه می زنم جای تو و جای خودم  
 زیر گردن یک طرف، رگ های حنجر یک طرف  
 وای از آن لحظه که می ریزند بین خیمه ها  
 گوشواره یک طرف خلخال و معجر یک طرف

علی اکبر لطیفیان

### شام غریبان

تا نهران زیر گِلت ای گل رعنا کردم  
 نفسم ختم شد و مرگ تمنا کردم  
 این که در خاک نهادم تن پاک تو نبود  
 جان خود را دل شب دفن به صحرا کردم  
 تا ندانند که یار من مظلوم کجاست  
 دل شب رو به سوی قبر تو تنها کردم

تو شدی کشته ی من، من نشدم حامی تو  
 که کتک خوردی و در کوچه تماشا کردم  
 بس که تنها شده‌ام نیمه ی شب در دل چاه  
 سر فرو برده‌ام و عقده ی دل وا کردم  
 به جز از قاتل تو مردم این شهر همه  
 پشت کردند به من روی به هر جا کردم  
 زینبت جای تو می کرد ز رخ اشکم پاک  
 هر زمان گریه ز هجران تو زهرا کردم  
 مردم و زنده شدم لحظه به لحظه صد بار  
 تا وصایای تو را یکسره اجرا کردم  
 غم دل با که بگویم که بخندد به دلم  
 من که زخم دل خود با تو مداوا کردم  
 به امیدی که اجل سوی توأم باز آرد  
 لاجرم صبر در این ماتم عظمی کردم  
 تا بسوزد به عزای تو دل عالم را  
 من به «میثم» جگر سوخته اعطا کردم

حاج غلامرضا سازگار

کار تنش زیاد ولی وقت من کم است  
 یک شب برای شست و شوی این بدن کم است  
 بانوی من نحیف نبود، اینچنین نبود  
 وقتی نگاه میکنمش ظاهراً کم است

در زیر پارچه ورمش گم نمیشود  
 آنقدر واضح است که یک پیرهن کم است  
 باید چگونه جمع کنم این بساط را  
 فرصت کم است و آب کم است و کفن کم است  
 مسمار را خودم زده بودم به تخته ها  
 باید بمیرم آه ، پشیمان شدن کم است  
 گیرم حسین دق نکند اینچنین ولی  
 گریه بدون داد برای حسن کم است  
 آئینه آمدی و ترک خورده میروی  
 یعنی برای بردن تو چهار زن کم است  
 پیراهن حسین که کارش تمام شد  
 پس جای غُصّه نیست اگر یک کفن کم است  
 بالت ، پرت ، تنت ، همه ی پیکرت خدا  
 این زخمها زیاد ولی وقت من کم است

علی اکبر لطیفیان

مادر اگر چه رفته ولی معجزش که هست  
 پروانه سوخته ولی خاکسترش که هست  
 اینجا برای گریه بهانه نیاز نیست  
 این گریه های دم به دم همسرش که هست  
 گیرم کسی ز سینه و پهلو سخن نگفت  
 آلاله های سرخ روی بسترش که هست

گرچه نماز های نشسته تمام شد  
چادر نماز خاکی روی سرش که هست  
فضه سه ماه پخت و پز و کار خانه کرد  
خسته شدی شما، بنشین، دخترش که هست  
خون باقی است بر در و دیوار و باغچه  
کوثر اگر چه رفته ولی ساغرش که هست  
زینب به گریه گفت: حسین جان صبور باش  
مادر اگر چه رفته ولی دخترش که هست

حسین ایزدی

### حضرت ام البنین (سلام الله علیها)

بدون ماه قدم می زنم سحرها را  
گرفته اند از این آسمان قمرها را  
چقدر خاک سرش ریخته است معلوم است  
رسانده است به خانم کسی خبرها را  
نگاه کن سر پیری چه بی عصا مانده  
گرفته اند از این پیر زن پسرها را  
چه مشکل است که از چهار تا پسرهایش  
بیاورند برایش فقط سپرها را  
نشسته است سر راه، روضه می خواند  
که در بیاورد آه... آه رهگذرها را  
ندیده است اگر چه، ولی خبر دارد  
سر عمود عوض کرده شکل سرها را

کنار آب دو تا دست بر روی یک دست  
 رسانده است به ما خانم این خبرها را  
 بشیر آمد و گفتی که از حسین بگو  
 ز عون دم زد و گفتی که از حسین بگو  
 ستاره بودی و یک دفعه آفتاب شدی  
 برای خانه مولا که انتخاب شدی  
 به خانه ی ولی الله اعظم آمدی و  
 دلیل عزت قوم بنی کلاب شدی  
 به جای این که شوی مدعی همسری اش  
 کنیز حلقه به گوش ابوتراب شدی  
 تنور خانه ی حیدر دوباره گرم شد و  
 برای چرخش دستاس انتخاب شدی  
 چهار تا پسر آورده ای برای علی  
 که جای فاطمه ام البنین خطاب شدی  
 دلت همیشه چنین شوهری دعا می کرد  
 تو مثل حضرت صدیقه مستجاب شدی  
 اگر چه ضرب غلافی به بازویت نگرفت  
 میان کوچه به دیوار زانویت نگرفت  
 تو را به قصد جسارت کسی اسیر نکرد  
 به چادر عربی تو خار گیر نکرد  
 تو را که فرق علی دیده ای و خون حسن  
 به غیر کربلا هیچ چیز پیر نکرد

به احترام همان تکه بوریا دیگر  
 زمین خانه ی تو نیت حصیر نکرد  
 از آن زمان که شنیدی خزان گل ها را  
 هوای کوی تو باغ دل پذیر نکرد  
 چه خوب شد که نبودی و کربلا بینی  
 که دست دشمن دون رحم بر صغیر نکرد  
 به نعل تازه گرفتند تا بدن ها را  
 به ضرب دست و لگد می زدن زن ها را

حاج غلامرضا سازگار

ای به بنین تو درود همه  
 فاطمه یا فاطمه یا فاطمه  
 باغ گل یاس سلام علیک  
 مادر عباس سلام علیک  
 ای همه از خود سفرت تاحسین  
 اذن دخول حرمت یاحسین  
 سایه نشین حرم آفتاب  
 غرق شده در کرم آفتاب  
 فاطمه دوم حیدر شدی  
 مادر یک ماه و سه اختر شدی  
 طوبی، طوبی لک زین احترام  
 دختر زهرا به تو گوید سلام



قدر تو گوی شرف از ناس برد  
 ارث ادب را ز تو عباس برد  
 جز تو که بر شیرخدا شیر زاد؟  
 جز تو که بر شیر علی شیر داد  
 جز تو که در کرب و بلای حسین  
 چار پسر کرده فدای حسین  
 چار پسر دادی و زین افتخار  
 شد حرم چار امامت مزار  
 پاسخ آن وفا و احساس تو  
 فاطمه شد مادر عباس تو  
 چار پسر داشتی ای جان پاک  
 رفت غریبانه تنت زیر خاک  
 لیک جوانان عرب ره سپر  
 در پی تابوت تو همچون پسر  
 بر لبشان ناله یا فاطمه  
 اشک فشاندند برایت همه  
 دیده اوتاد برایت گریست  
 سیدسجاد برایت گریست  
 نیست عجب اینکه به ترفیع تو  
 فاطمه آید پی تشییع تو  
 به غیرت و وفا و احساس تو  
 به خون پیشانی عباس تو



ناله جانسوز تو در گوش ماست  
 چوبهٔ تابوت تو بر دوش ماست  
 باز هم آی ماه شهادت فروز  
 مراسم دفن تو می‌بود روز  
 بر در بیت تو شرارت نشد  
 بر گل روی تو جسارت نشد  
 ضربه به بازوت نزد هیچکس  
 لگد به پهلویت نزد هیچکس  
 کاش شود جاری اشک همه  
 از حرمت تا حرم فاطمه  
 «میثم» آلوده دل سوخته  
 چشم به سوی حرمت دوخته  
 ذکر دل اوست به هر صبح شام  
 تا که دهد بر تو مکرر سلام  
 باغ گل یاس سلام علیک  
 مادر عباس سلام علیک

حاج غلامرضا سازگار

### ولادت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

دل که آشفته شود زلف پریشان هیچ است  
 پیش مشتاقی ما چاک گریبان هیچ است

کرم اهل کرم بیشتر از خواهش ماست  
 خواهش دست گدا نزد کریمان هیچ است  
 آنقدر معجزها از هنر تو دیدیم  
 که بنا کردن این دل دل ویران هیچ است  
 سربلندیم اگر سایه ی تو بر سر ماست  
 پیش این سایه ی تو تاج سلیمان هیچ است  
 خلقت طینت تو بس که لطافت دارد  
 گر بریزند به پای تو گلستان هیچ است  
 ما به جمهوری زهرایی خود مینازیم  
 ورنه بی فاطمه که خطه ی ایران هیچ است  
 مهر زهراست به ما رنگ و بویی بخشیده  
 نام زهراست به ما آبرویی بخشیده  
 زیر پای تو می افتد سر اگر بنویسند  
 در هوای تو می افتد پر اگر بنویسند  
 نسبت ام اییهاست که شایسته ی توست  
 اشتباه است تو را دختر اگر بنویسند  
 باز قرآن کریم است ندارد فرقی  
 جای هر سوره فقط کوثر اگر بنویسند  
 قصد کردم پس از امروز هزاران دفعه  
 بنویسم زهرا ، مادر اگر بنویسند  
 بی گمان یاد نخ چادر تو می افتیم  
 از مقامات تو در محشر اگر بنویسد

به مقام تو اضافه نشود نام تو را  
 یا نبی یا علی دیگر اگر بنویسند  
 نه نبی ، بلکه نبوت شده عزتمندت  
 نه علی ، بلکه ولایت شده گردنبنندت  
 عرش را دیدم جای تو به یادم آمد  
 قرب انگشت نمای تو بیادم آمد  
 در عبودیت تو گُنه ربوبیت بود  
 باصفات تو خدای تو به یادم آمد  
 روحِ روحِ القُدست بود که فرمود : اقرا  
 در حرا نیز صدای تو به یادم آمد  
 خواستم روی نماز شب تو فکر کنم  
 ورم کهنه ی پای تو به یادم آمد  
 قُوت دنیا و قنوت تو به هم مرطبتند  
 حرف "نون" بود و دعای تو به یادم آمد  
 غصه خوردم که به افطار چرا لب نزدی  
 لب خوشحال گدای تو به یادم آمد  
 گرد و خاک حرمی را که نداری بفرست  
 درد دارم که دوی تو به یادم آمد  
 قبر تو گُهر دنیاست و دنیا صدف است  
 جلوه ای از حرم گم شده ات در نجف است  
 قصدت این بود فقط یار علی باشی و بس  
 ظرف نه سال گرفتار علی باشی بس

از مقامات خودت دم نزدی تا که فقط  
 باعث گرمی بازار علی باشی و بس  
 بازوی تازه شکسته شده از یادت رفت  
 تا که هر لحظه نگهدار علی باشی و بس  
 خواستی میخ تو را بند کند تا شاید  
 مثل یک عکس به دیوار علی باشی و بس

علی اکبر لطیفیان

هر کس هر آن چه دیده اگر هر کجا تویی  
 یعنی که ابتدا تویی و انتها تویی  
 در تو خدا تجلی هر روزه می کند  
 آیینه تمام نمای خدا تویی  
 میلاد تو تولد توحید و روشنی است  
 ای مادر پدر! غرض از روشنا تویی  
 چیزی ندیده ام که تو در آن نبوده ای  
 تا چشم کار می کند ای آشنا! تویی  
 نخل ولایت از تو نشسته چنین به بار  
 سرچشمه ی فقاقت آلِ عبا تویی  
 غیر از علی نبود کسی هم طراز تو  
 غیر از علی ندید کسی تا کجا تویی  
 تو با علی و با تو علی روح واحدید  
 نقش علی ست در دل آینه، یا تویی؟

شوق شریفِ رابطه‌های حریمِ وحی  
روح الامینِ روشنِ غارِ حرا تویی  
ایمانِ خلاصه در تو و مهر تو می‌شود  
مکه تویی، مدینه تویی، کربلا تویی  
زمزمِ ظهورِ زمزمه‌های زلالِ توس  
مروه تویی، قداستِ قدسی! صفا تویی  
بعد از تو هر زنی که به پاکی زبانزد است  
سوگند خورده است که خیرالنسا تویی  
شوقِ تلاوت تو، شفا می‌دهد مرا  
ای کوثرِ کثیر! حدیثِ کسا تویی  
آن منجی بزرگ که در هر سحر به او  
می‌گفت مادرم به تضرع: بیا، تویی  
آن رازِ سر به مهر که «حافظ» غریب‌وار  
می‌گفت صبح زود به باد صبا، تویی  
هنگامِ حشر جز تو شفاعت‌کننده نیست  
تنها تویی شفیعهِ ی روز جزا، تویی  
در خانه ی تو گوهر بعثت نهفته است  
رازِ رسالت همه ی انبیا تویی  
«آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند»  
بی تو چه می‌کنند؟ تویی کیمیا، تویی  
قرآن ستوده است تو را روشن و صریح  
یعنی که کاشفِ همه آیه‌ها تویی

درد مرا که هیچ طبیبی دوا نکرد  
 آه ای دوی دردِ دو عالم! دوا تویی  
 من از خدا به غیر تو چیزی نخواستم  
 ای چلچراغ سبز اجابت! دعا تویی  
 پهلو شکسته‌ای تو و من دل شکسته‌ام  
 دریا بم ای کریمه! که دارالشفای تویی  
 ذکر زکّیه ی تو شب و روز با من است  
 بی تاب و گرم در نفس من رها تویی  
 کی می‌کنم نگاه به این لُعبتان کور  
 با من در این سراچه ی بازیچه تا تویی  
 پیچیده در سراسر هستی ندای تو  
 تنها صدا بماند اگر، آن صدا تویی  
 گفتم «تو»؟ ای بزرگ! خطای مرا ببخش  
 لطف نمی‌گذاشت بگویم «شما» تویی  
 باری، کجاست بقعه ی قبر غریب تو؟  
 بر ما بتاب، روشنی چشم ما تویی

(اسفندقه)